



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۶ ■ ۲۹ آبان ۱۳۹۹

نوجوان
جامعه



مازیار غفاری

پای حرف های حامد مدرس که هم یک دوبلور توانمند است و هم یک معلم کارکشته

آرزو داشتم ۱۸ ساله شوم

حتما قبول دارين که انيميشن ها و حتی فيلم های سينمايي با صدای دوبلور هاست که چون می گیره و برامون جذاب تر ميشه. حامد مدرس از اون دست دوبلورهایی است که به آموزش نوجوون ها در زمینه گویندگی توجه ویژه داره. گفت وگویی ما در فضای مجازی شکل گرفت برای همین دلمون نیومد لحن پاسخ هاشون رو تغییر بدیم.



مدرس کوچک

کودکی من برخلاف هم سن و سال های خودم اصلا اهل کوچه رفتن و فوتبال بازی به آن شکل نبودم. شاید تنها بهانه رفتن من به کوچه این بود که خواهر کوچک ترم را دم در ببرم تا کمی سرش گرم شود. سرگرمی ما بیشتر در خانه بود. مثلا چادر مادرم را مثل عبا روی تنم می انداختم و انگشترهای پدرم را دست می کردم و برای خواهرم عطیه روضه می خواندم و وعظ می کردم. یک صندلی قرمز

داشتم از دوسالگی که تا الان هم نگهش داشتم و هنوز هم آن را دارم و خاطراتم را با آن به یاد می آورم. همان زمان می نشستم روی آن صندلی و ادای معلم ها را درمی آوردم. کم کم به بازیگری علاقه پیدا کردم. یعنی همیشه خودم را جلوی یک دوربین تصور می کردم و می گفتم باید نقشم را خوب بازی کنم.

برادر بزرگم، امیرحسین، خیلی در شکل گرفتن علائق و رشد من در این مسیر تاثیر داشت. مخصوصا مرا به سینما می برد و این علاقه به هنر تصویر و دوبله را از همان لطف او در دوران کودکی و نوجوانی ام دارم.

چالش های معلم دهه هشتادی ها بودن

دهه هشتادی ها نسل جدیدی هستند که الان در سن نوجوانی به سر می برند. مهم ترین خصوصیت خیلی هایشان هم زندگی کردن در فضای مجازی است. به دلیل اقتضای سن شان، یعنی به واسطه تجربه کمتری که دارند، خیلی راحت تر اخبار و وقایع مختلف را در دنیای مجازی باور و همراهی می کنند. این روحیه تاثیر پذیری قوی ای است که این نسل دارد و به نظرم این موضوع باعث شکاف عمیقی بین تجربه واقعی در زندگی شان شده. عدم توانایی بعضی افراد این نسل در کنترل و تفکیک بین فضای حقیقی و مجازی و پیامدهای احتمالی اش در زندگی، بعضا باعث اختلالات متعدد جدی زیستی شان شده که این مساله طبعاً نگرانی خانواده ها و بزرگ ترها را در پی دارد.

ارزش های مورد قبول متولدین دهه ۸۰ با ارزش های پدر و مادر و معلم ها و دیگر افراد جامعه معمولا همخوانی ندارد. آنها یاد گرفتن که آزادی داشته باشند. اتاق شخصی داشته باشند، به تک تک خواسته هایشان اهمیت بدهند و وظیفه من و مای بزرگ تر این است که به خاطر نوجوان مان، فرهنگ خودمان را به روز کنیم و نه این که تغییر بدهیم تا بتوانیم تعامل سالم تر و تاثیر گذارتر و قابل پذیرش تری با این نسل عزیز داشته باشیم.

یکی دیگر از چالش های مهم این نسل، دیده شدن و شنیده شدن است. اهمیت به نسلی که بنا به اقتضای جایگاهش نیازمند توجه از سمت ما و جامعه است. بدون تعارف، باید بدانیم این نسل با کسی تعارف ندارد و حرفش را صادقانه می زند و این صداقت کلام شاید به مذاق خیلی هامان خوش نیاید. اما باید بدانیم اینها خواسته ها و درخواست ها و نقد هایی است از سمت نسل خاص که بر ماست. پس گوش شنوایشان باشیم و همراهی شان کنیم تا احساس قدرت کنند و دلگرم باشند و بدانند که دخیلند و به حساب می آیند. این دوره، دوره شکوفایی است که اگر من و ما کم و کاستی نسبت به ایشان داشته باشیم، قطعاً باید منتظر تبعات بعدی و جدی اش در گذر زمان باشیم.

مثبت و منفی دهه هشتادی ها

شاید مهم ترین ویژگی دهه هشتادی ها ساختارشکنی است. اکنون رسانه ها، جامعه شناسان، سیاسیون و قشرهای مختلف جامعه نگاه و توجه شان جلب نسل جدید است که در دهه آینده قرار است نسل جوان و تاثیرگذار کشور را تشکیل دهند. دهه هشتادی ها به دنبال تغییر در سبک زندگی شان هستند. به نظرم اینها در شکفت انگیزترین و هیجان انگیزترین سال های زندگی شان به سر می برند. از این سمت، وظیفه اصلی مدیران و سیاست گذاران فرهنگی و همین طور من معلم و من بزرگ تر این است که با هیجانات و علاقه مندی های این نسل، که قطعاً با نسل من و امثال من متفاوت است، آشنا و آگاه باشیم. من شخصا به این نسل عزیز خوشبین و دلگرم هستم که غربال به دست از پس کاروان می آیند.

اما نگرانی هایی هم در این بین وجود دارد و آن این است که این نسل به دلیل عضویت در شبکه های اجتماعی، کمتر روزنامه و کتاب می خوانند و سرانه مطالعه شان بعضاً پایین است. یعنی جایگاه مطالعه کتاب در این نسل تضعیف شده. در حال حاضر بیشتر وقت بچه ها صرف مدرسه و بعد از آن کلاس های آمادگی برای کنکور می شود. در نتیجه فرصت محدودی برای آنها باقی می ماند که آن را نیز شبکه های مختلف اجتماعی می گیرد. نوشتن و خواندن آنها بیشتر به فضای مجازی محدود می شود. پیام های کوتاه می نویسند و می خوانند. گرچه این موضوع به گونه ای مهارت خواندن و نوشتن آنها را تقویت می کند، اما مهارت های گفت وگویی شان را کاهش می دهد.

نه به تبعیض

صادقانه باید بگویم تا به حال تفاوتی بین شاگردانم قائل نشدم و همیشه سعی ام بر تلاش، انگیزه بخشی، روحیه دهی و تشویق شان بوده و هست. همه شان را دوست دارم و در خدمت شان هستم و تمام تلاشم را خرج پیشرفت جمعی و گروهی شان می کنم. اگر احیاناً شاگردی نسبت به دیگر همکلاسی ها، به هر دلیلی عقب بیفتد، قطعاً زمان بیشتری برایش صرف خواهم کرد تا بتواند همدوش دیگر رقابیش پیش برود. بچه های این نسل خاص هستند. شیرینند، جالبند، صادقند. حرف دل و زبان شان یکی است. گاه حرف هایی می زنند که از خنده روده بر می شوم و بعد عمیقاً به فکر فرو می روم و گاه حرف هایی از دغدغه ها و دردهایشان می زنند که تا عمق جان درد می کشم و باز عمیقاً به فکر فرو می روم.

این نسل، همچنان پاکند و معصوم. هرچه بر سرشان بیاید، چه خوب و چه بد، ما مسؤولیم. انسان ها در زندگی دوبار تاتی تاتی می کنند؛ یک بار که طفلند و باید دست شان را بگیري تا تاتی تاتی و تمرین کنند و راه رفتن را بیاموزند. یک بار هم در نوجوانی باید دست شان را گرفت، چشم به چشم شان دوخت و گوش به گفته هایشان داد تا بتوانند راه رفتن در محیطی جدی تر و وسیع تر به نام زندگی و اجتماع را بیاموزند. بقیه راه به بعد هم تازیانه ها و نوازش هایی که در پیش روست. می توانم بگویم همه شاگردانم به نوعی من را به وجد می آورند. چون خاصیت این نسل است.



شیطنت یا بی احترامی؟!

بین شاگردانم شیطنت تادل تان بخواهد، از هر مدلی دیده ام که خیلی هم شیرین و بامزه اند و بعضاً آموزنده. ولی بی احترامی یادم نمی آید خدا را شکر. اگر هم بوده، سعی کردم نبینم و به رو نیاورم تا در زمان درست و با شیوه معقول و بجا، بتوانم در عین رفاقت، طرف را متوجه رفتارش کنم. شیوه ها متفاوت است. نوجوان، از کودکی آمده و هنوز دارد به نوعی تربیت می شود. شاید بعضی ها روش شان این است که باید بی احترامی کنند تا احترام گذاشتن را بیاموزند! مهم این است که بفهمیم شان، درک شان کنیم و همراهی شان کنیم تا بتوانیم تاثیرگذار باشیم و آموزه هایمان رویشان جواب بدهد. من با تمام شاگردانم رفیقم.